

قدمت اوستای مکتوب از ادعا تا واقعیت!

احمد جمشیدیان^۱

حسین فولادی^۲

چکیده

از نقاط مبهم تاریخ زرتشت می‌توان به تاریخ تدوین و یا بازنویسی اوستا اشاره کرد. در این باره احتمالات و نظریات فراوانی مطرح شده است؛ برخی اصل اوستا را سندی مکتوب و ارائه یافته توسط زرتشت دانسته که به دست اسکندر مقدونی نابود، و در دوره‌های بعدی بازنویسی شد. برخی دیگر این منبع را در اصل سندی شفاهی تلقی کرده و مدعی تدوین آن توسط مؤبدان زرتشتی در دوره‌های متاخرند. در مورد تاریخ تدوین و یا بازنویسی این سند نیز احتمالاتی مطرح است؛ برخی آن را به دوران بلاش اشکانی و برخی دیگر آن را مربوط به دوران اردشیر ساسانی می‌دانند. این وضعیت آشفته در تاریخ تدوین اوستا و عدم قطعیت، و همچنین وجود برخی قرائن و شواهد تاریخی، موجب ورود فرضیه‌های دیگری در این باره شده است که نمی‌توان به آنها به دیده اغماض نظر کرد. یکی از این فرضیه‌ها، تدوین این سند در دوران پسا اسلامی به خصوص در دوران خلافت عباسی و مقارن با تقویت شعب و مکاتب دینی است. در این نوشته سعی شده با قرائن و شواهد مختلف به ویژه با بهره‌گیری از نشانه‌هایی از متون اسلامی به خصوص تراث امامیه، اثبات کنیم که زرتشتیان تا پیش از فتوحات اسلامی فاقد هر گونه سندی با صبغه الهی به عنوان کتاب اوستا بوده‌اند.

واژه‌های کلیدی: اوستا، گاهان، هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، خلافت عباسی.

۱. فارغ التحصیل سطح چهار حوزه علمیه، رایانامه: ah.jam1400@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری فقه و حقوق، رایانامه: fouladi.darabi@gmail.com

بدون شک تاریخ زرتشت را می‌توان از مسایل مبهم در تاریخ به حساب آورد که کمتر پژوهشگری می‌تواند در بخشی از آن، وضوح و یا اتفاق مورخان را ادعا کند. یکی از این موارد ابهام آلود، تاریخ تدوین اوستا است. وضعیت مطالعات این حوزه چنان مبهم و تاریک است که سبب مطرح شدن انبوهی از فرضیه‌های مبهم و گزارشات تردید آمیز شده است (نیبرگ، بی‌تا، ۷؛ نیولی، ۱۳۹۰، ۱۳). به عنوان مثال در اصل میراث مکتوب بودن و یا شفاهی بودن این منبع در میان اوستا شناسان اختلافاتی جدی وجود دارد. برخی اوستا را سندی مکتوب دانسته که در همان ابتدا توسط زرتشت ارائه گردیده است (دورانت، ۱۳۹۰، ۱: ۵۳۹؛ بیرونی، ۱۳۸۰، ۲۴۷). در مقابل، برخی پژوهش‌گران گزارشات ارائه مکتوبه اوستا توسط زرتشت را گزارشاتی اساطیری قلمداد کرده و مدعی‌اند اوستا از همان ابتدا سندی شفاهی بوده که بر زبان به‌دینان قرار گرفت و اینگونه سینه به سینه به دوره‌های بعدی انتقال یافت، تا اینکه سرانجام به دلایلی این آواها و مفاهیم از سینه‌ها جمع آوری شده و به صورت متنی مقدس و مکتوب تبدیل شد (نیبرگ، بی‌تا، ۱۳). همچنین در مورد تاریخ بازنگاری این سند پس از احتراق و سوختگی نسخه اصلی اوستا توسط اسکندر مقدونی، و یا تاریخ نگارش ابتدایی این منبع پس از سال‌ها شفاهی بودن آن نیز در میان اوستا شناسان اختلاف جدی وجود دارد. بر این اساس نمی‌توان در مورد تاریخ تدوین اوستا به هیچ نظریه قطعی دست یافت؛ تا آنجا که می‌توان در اصل مکتوبه اوستا تا پیش از دوران اسلامی تشکیک وارد ساخت.

برای رفع ابهام از این بحث لازم است به سه سؤال اساسی پاسخ دهیم:

۱. آیا اوستا از همان ابتدا توسط زرتشت به صورت مکتوب ارائه شده است یا خیر؟ و نیز به تبع آن، آیا اسکندر آن نسخه را حقیقتاً سوزانده یا خیر؟
۲. اگر در ابتدا این کتاب مکتوب نبوده و کلاً به صورت سنت شفاهی و سینه به سینه بوده، در چه دورانی از سینه‌ها جمع آوری شده است؟ این دوران آیا پیش از اسلام و در دوران اشکانیان بوده و یا اینکه در دوران ساسانیان تحقق یافته، یا اینکه ایرانیان زرتشتی حتی تا دوران فتوحات اسلامی هنوز از چنین کتاب مقدسی محروم بوده‌اند، و این منبع سال‌ها بعد به صورت متنی و حیاتی تدوین و در میان جوامع اسلامی معرفی گردیده است؟
۳. بر فرض که کهنگی و قدمت این متون تا پیش از اسلام اثبات گردید، چه

مقدار می‌توان به متن فعلی و منسوب به آن متون کهن اعتماد داشت و تا چه مقدار می‌توان از ایمن بودن این منابع از دست‌کاری آنها اطمینان داشت؟

نتیجه و ثمره این بررسی‌ها را می‌توان در آموزه‌های مشترک میان اوستا و سایر منابع به ویژه منابع اسلامی یافت، چرا که با اثبات تاخر تدوین مکتوبه اوستا دیگر نمی‌توان به صورت قطع، وجود این آموزه‌های مشترک در منابع به ظاهر متاخر اسلامی را وامدار آموزه‌های زرتشتی موجود در اوستای به ظاهر کهن تلقی کرد؛ چرا که با اثبات تدوین این منبع در دوران پسا اسلامی و در فضای سیطره باورهای اسلامی، احتمال عکس بودن این وام‌گیری و استفاده آموزه‌های زرتشتی از باورهای اسلامی و ادیان وحیانی خواهد رفت.

در مورد نقد دیرینگی اوستای مکتوب اگر چه تحقیقاتی را شاهدیم (از باب نمونه ر.ک: رستمی، ۱۳۹۶) ولی وجه ممیز این تحقیق با سایر تحقیقات این است که در این مقاله بیشتر سعی شده تا بر شواهد و قرائن موجود در منابع اسلامی تکیه شود.

الف) احتمالات موجود پیرامون تاریخ تألیف اوستا

۱. دیدگاه سنتی

در تاریخ سنتی زرتشتی بنا بر متن «دینکرد» و برخی گزارشات مؤبدان زرتشتی، این منبع در ابتدا به صورت سندی مکتوب بر نسخه‌ای مشتمل بر دوازده هزار پوست گاو و با خطی زرین توسط شخص زرتشت برای «ویشتاسب» پادشاه هخامنشی ارائه می‌گردد. وی در راستای راستی آزمایی و الهی بودن کتاب خود دست به کار خارق العاده‌ای نیز زده و با ریختن مس گداخته بر سینه خود به صادق بودن خود در این ادعا شهادت می‌دهد. آنگاه ویشتاسب دستور داده تا نسخه‌ای از این کتاب را استنساخ کرده، یکی از آنها را در آتشکده «اسطخر» و دیگری را در آتشکده «دژ نبشت» قرار دهند. این دو نسخه سالیانی دراز تحت حمایت مزدیسنان و حکومت هخامنشی بود تا هنگامی که اسکندر مقدونی به آن دیار حمله برد و ایران را تحت فشارهای وحشیانه خود قرار داد و در پایان دو آتشکده مهم زرتشتیان و نسخه‌های اوستا را از بین برده و بسیاری از مؤبدان زرتشتی را که حافظ این کتاب الهی بودند از دم تیغ گذراند (تفضلی، ۱۳۸۶، ۴۵۵؛ ژینیو، ۱۳۸۲، ۴۲؛ بیرونی، ۱۳۸۰، ۲۴۷؛ دورانت، ۱۳۹۰، ۱: ۵۳۹).

نقد دیدگاه سنتی

در مورد تاریخ زرتشت و اوستا دو منبع مهم مطرح است. اولین سند، منابع زرتشتی است که با اهمیت ترین آن منابع را می‌توان «دینکرد» دانست. این منبع یکی از جامع‌ترین متون زرتشتی و از منابع پهلوی و به معنای «تألیف دینی» است (تفضلی، ۱۳۸۶، ۱۲۸). این متن گزارشات مفصلی در مورد تاریخ زرتشت، کتاب وی و باورها و شریعت مزدیسنی را در خود جای داده و در میان زرتشتیان «پازند» و مهم‌ترین تفسیر اوستا است، و به طور کلی می‌توان این منبع را دایره المعارف مزدیسنا به حساب آورد. سند دیگری که در این موضوع گزارشاتی را مطرح کرده، متون تاریخی اسلامی است که البته این منابع نیز چیزی فراتر از ادعاهای دینکرد و مؤبدان زرتشتی را در خود ندارد؛ به گونه‌ای که در این منابع می‌توان به وضوح شاهد رد پای مؤبدان زرتشتی پسا اسلامی و برخی از متحرکان این دیانت بود. نمونه‌ای از این گزارشات مشترک را می‌توان در این منابع مشاهده کرد:

الف) گزارش‌های مربوط به تاریخ اوستا، (مسعودی، بی تا [الف]، ۸۰؛ بیرونی، ۱۳۸۰، ۲۴۷).

ب) ادعای کتابت اوستا توسط زرتشت، (ابو المعالی، ۱۳۷۶، ۳۲).

ج) ادعای آتش سوزی اوستا توسط اسکندر، (تفضلی، ۱۳۸۶، ۴۵۵).

د) ادعای پیامبری زرتشت (مسعودی، بی تا [ب]، ۱: ۲۵۳ و دینوری، ۱۳۶۸، ۴۹؛ حموی، ۱۳۹۹، ۳: ۲۸۳).

این منابع آنچنان همسو با منابع پهلوی هستند که مطالب این تواریخ را می‌توان با متون پهلوی کاملاً موازی و مشترک دانست (ر.ک: طبری، ۱۴۰۳، ۱: ۳۸۴؛ مسعودی، بی تا [ب]، ۱: ۲۷۱؛ مسعودی، بی تا [الف]، ۹۱ و ۹۲؛ مقدسی، بی تا، ۳: ۱۵۳ و بیرونی، ۱۹۶۹، ۳۳؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵، ۵۸-۵۹؛ ژینیو، ۱۳۸۲، ۳۹-۴۰).

مثلاً در مورد سوختن اوستا توسط اسکندر و تألیف دوباره آن، عموم مورخان مسلمان این جریان را به نقل از «دینکرد» متن پهلوی زرتشتی نقل کرده‌اند (اذکایی، ۱۳۷۵، ۶۳). از همین رو، نویسنده کتاب «گفتاری درباره دینکرد» می‌گوید «منابع تاریخی اسلامی بی گمان اطلاعات خود راجع به اوستای ساسانی را از متون و مآخذ دینی ساسانی اخذ کرده‌اند» (مشکور، ۱۳۲۵، ۶۷).

البته شاید تنها راه دسترسی مورخان مسلمان به تاریخ زرتشت همین مؤبدان و برخی منابع زرتشتی بوده است و لاجرم تأثیر برخی شگردهای مؤبدان زرتشتی و

روحانیان ایشان در متون تاریخی مسلمانان تا حدودی طبیعی است، و نحوه گزارش این مورخان نیز به صورت «زوی» و «قد یقال» و الفاظی است که تنها قولی را به صورت منسوب بیان می‌داشتند و گاه با اضافه کردن «والله العالم» در آخر عبارات، عهده آن را بر راوی آن می‌گذارند. گاه نیز اسم همان مؤبد خاص به عنوان ناقل بیان شده است، مثلاً ابن ندیم (م ۳۸۵ ق) در سه بخش از کتاب خود از شخصی به نام «أمد المؤمن» که از بزرگان زرتشتی زمانه خود می‌باشد یاد می‌کند (ر.ک: ابن ندیم، بی‌تا، ۱۸). همچنین در مورد کتاب اوستا و انواع خطوط ایرانیان گزارشاتی از ابن مقفع (م ۴۲۲ ق) نقل می‌کند (ابن ندیم، بی‌تا، ۱۸). ابو ریحان بیرونی (م ۴۴۲ ق) نیز از عالمی زرتشتی به نام سپهبد مرزبان بن رستم گزارشی تاریخی مربوط به ایران باستان را ارائه کرده و در پایان، با عبارت «والله العالم» صحت و سقم مطلب را بر عهده ناقل آن واگذار می‌کند (بیرونی، ۱۳۸۰، ۱: ۲۰۰).

حاصل سخن آنکه، چنین اطلاعاتی از مورخان مسلمان و افراد شاخصی چون مسعودی (م ۳۴۶ ق) و ابن ندیم (م ۳۸۵ ق) چیزی اضافه‌تر از دینکرد و منابع زرتشتی برای یک محقق نخواهد داشت، ولذا تنها راه اعتبار سنجی در زمینه تاریخ اوستا و زرتشت را می‌توان کتاب «دینکرد» دانست؛ چرا که این متن در خط مقدم انتشار باورهای اساطیری زرتشتی به خصوص در موضوع اوستا بوده است.

یکی از ادعاهایی که «دینکرد» سنگ بنای آن را گذارد، ارائه اوستا در دوازده هزار پوست گاو و به خطی زرین توسط زرتشت به گشتاسب است. در بررسی صحت و سقم این گزارش و هر گزارش دیگر از این نوع، آنچه بر یک محقق در این حوزه لازم است، رعایت اصل احتیاط در بررسی تاریخ ظلمانی زرتشت و عدم پذیرش سهل انگارانه برخی از این ادعاها و گزارشات است. با توجه به این نکته و به دلایل ذیل به نظر می‌رسد این ادعای دینکرد را باید در زمره گزارشات اساطیری و افسانه‌ای دانست.

۱.۱. تفاوت زبان شناختی بخش‌های مختلف اوستا

همان گونه که بسیاری از اوستا شناسان تصریح کرده‌اند، این منبع از نظر سبک زبان شناسی دارای سطوح متفاوتی است و لذا نمی‌توان این متن را اثر یک نفر دانست، بلکه احتمالاً این کتاب توسط مؤبدان متعدد و در طول زمان‌های متمادی انشاء شده است. به عنوان مثال کریستین سن، کوتاهی جملات و سبک انشای خشک در «رام یشت» را دلیل بر متاخر بودن این بخش نسبت به بخش‌های دیگر یشت‌ها می‌داند (ر.ک: تفضلی، ۱۴۰۰، ۵۶). از این رو، این محققان بر آنند که چنین گزارشاتی مبنی بر

ارائه این سند توسط یک نفر در نقل‌های متون پهلوی افسانه‌ای بیش نخواهد بود (نبیرگ، بی‌تا، ۵ و ۴۴۵؛ بویس: ۶۰؛ تفضلی، ۱۳۸۶، ۴۵۵؛ دوستخواه، ۱۳۹۱، پیشگفتار، ۴).

به نظر می‌رسد نه تنها این ادعا بلکه بسیاری از ادعاهای دیگری که در ارتباط با کتابت اوستا در این منابع آمده، همچون عظمت خط «دین دبیره» و خط اوستایی - مثل امکان ضبط و کتابت آواها و صدای پرندگان - را نیز می‌توان ناشی از بزرگ‌نمایی‌هایی دانست که در دورانی برای عظمت بخشیدن به این منبع صورت گرفته است، چرا که این ادعا با گزارش‌های دیگر ایشان مبنی بر انتقال چنین اوستای مکتوبی به سینه‌ها و حافظه‌ها و جمع‌آوری دوباره آن پس از نابودی توسط حمله اسکندر از همان سینه‌ها و کتابت مجدد آن، با چنین سبک و سیاقی سازگار نیست.

۱.۳. مقایسه اوستای موجود با کتیبه‌های باستانی

با توجه به وجود بی‌شبهه برخی کتیبه‌ها از دوران ساسانی و قبل از آن، و مقایسه‌ای که می‌توان میان نوع نگارش آن کتیبه‌ها و متن اوستایی فعلی داشت، می‌توان به تفاوت فاحش این دو متن و فاصله زمانی آن اطمینان یافت. در مورد کتیبه‌ها شاهد فقدان واژه، ویرایش‌های پی در پی و پراکنش‌گذاری‌هایی هستیم تا بتوان مقداری از مفاهیم کتیبه را به مخاطب انتقال داد. به عنوان مثال این کتیبه‌ها برای کشور واژه ندارند، همچنین به جای سپاه و لشکر از لفظ «مرد و اسب» استفاده می‌کنند و نیز برای انتقال مفهوم خانواده از واژه «زن و مرد» بهره می‌برند. حال سؤال این است آیا می‌توان متن اوستایی موجود با آن همه جذبه و الفاظ رنگارنگ را هم‌دوره‌ی چنین کتیبه‌هایی با زبان انسان‌های اولیه تلقی کرد؟ به عنوان نمونه می‌توان این دو متن را با هم مقایسه کرد:

بخشی از کتیبه شاپور اول:

«این پیکر خدایگان مزداپرست (شاپور) شاهنشاه ایران و انیران - کش نژاد از یزدان - پسر خدایگان بابک شاه (است)... این پیکر خدایگان مزداپرست - شاپور (شاهنشاه ایران و انیران) کش نژاد از یزدان - پسر خدایگان مزداپرست - اردشیر شاهنشاه ایران - کش نژاد از یزدان - نواده خدایگان بابک شاه (است)...» (ناتل خانلری، ۱۳۸۲، ۲۱۱).

بخشی از اوستا:

«ای آن‌هید! ای نیک، ای تواناترین! اینک مرا این کامیابی فراز ده که به ارجمندی

به یک خوشبختی بزرگ دست یابم... خوشبختی‌ای که در آن بهره و بخشش بسیار باشد، اسباب شیشه زنده و گردونه‌های برخوردشونده و تازیان‌های بانگ برانگیزاننده باشند... آن خوشبختی‌ای که در آن پُر باشد از چیزهای خوشبو و در انبارش پُر باشد از هر آنچه دل کسی بخواهد و هر آنچه زندگانی خوش و خرم را بکار می‌آید».

۱.۴. شهادت مانی مبنی بر عدم کتابت اوستا توسط زرتشت

دیگر از ادله عدم واقعی بودن گزارشات دینکرد در این بحث و لزوم حمل این اخبار بر جایگاه اساطیری آن، شهادت «مانی» در کتاب «کفالیان» است. وی یکی از دلایل ده گانه پیروزی دینانتش بر سایر ادیان زنده زمانه و دیانت زرتشتی را این می‌داند که دیانت وی از همان ابتدا دارای کتاب بوده است ولی سایر دین آوران برای خود کتابی نیاورده‌اند. وی در مورد دیانت زرتشت مدعی است زرتشت از همان ابتدا برای دیانت خود کتابی ارائه نکرده است و همین امر موجبات ورود انحرافات و برخی بدعت‌ها در آن و اسباب ضعف و زوال آن را فراهم آورده است (شرو، ۱۳۹۹، ۳۳).

۱.۵. عدم استفاده مانی از خط دین دبیره در کتب خویش

یکی از سؤالات مهم دیگر که چه بسا هنوز بدون جواب مانده، این است که بر فرض که کتابت اوستا در دوران پیش از مانی تکمیل شده باشد، با توجه به این عظمت و تکاملی که در خط دین دبیره اشاره شده است که در دوران ساسانی اختراع و دارای حروف مصوّت و مصمّت بوده و آنقدر کامل که حتی قدرت ضبط و کتابت نواها و حتی صدای پرندگان را داشته، با این اوصاف و با وجود چنین خط کاملی چون دین دبیره، چرا با این حال مانی برای نگاشتن کتاب مقدس خود از این خط بهره نبرد و دست به تکمیل خط سریانی زده و بدان کتاب خود را نگاشت. این در حالی است که خط دین دبیره بسیار کامل‌تر از خط سریانی بود و درد سر کمتری نیز برای مانی فراهم می‌آورد. چه بسا این عدم بهره‌گیری ناشی از فقدان چنین منبعی با چنین خطی در آن دوران باشد.

۱.۶. ناهماهنگی جریان گزارش دینکرد با اصول زرتشتی

برخلاف بسیاری از متون الهی و وحیانی، «گات‌ها» از منابعی است که هیچ گونه اعجاز و امر خارق‌عادت را برای اشوان و بزرگان زرتشتی اثبات نمی‌کند؛ تا جایی که محققان بر اساس این متن که منبع باورهای اصیل زرتشتی به حساب می‌آید، هرگونه اعجاز و امور خارق‌عادت را برای زرتشت منتفی دانسته و گزارشات متعددی که این امور را به زرتشت اسناد می‌دهند را از اساطیر و افسانه‌ها و امور وام‌گرفته از سایر

مکاتب و ادیان قلمداد می‌کنند. بنابراین می‌توان چنین گزارشاتی را که در آن زرتشت برای راستی آزمایی از اوستا در محضر گرشاسب مس گداخته شده بر سینه خود ریخته و سایر اعجاز تراشی‌هایی که برای این شخصیت و سایر اشوان مطرح می‌کند را از منابع دستکاری شده و توسط مؤبدان زرتشتی به حساب آورد.

۱.۷. اسطوره بر شمردن گزارشات دینکرد توسط زرتشت پژوهان

زرتشت پژوهان متعددی بر اسطوره‌ای بودن گزارشات دینکرد تاکید دارند (نیبرگ، بی‌تا، ۴۴۷؛ مشکور، ۱۳۲۵، ۵۴؛ نفضلی، ۱۳۸۶، ۴۵۵). نیبرگ اوستا شناس معروف مدعی است هیچ دلیلی مبنی بر کتاب داشتن زرتشتیان پیش از دوران ساسانی در دست نیست، و می‌توان اوستای هخامنشی را امری تخیلی قلمداد کرد (نیبرگ، بی‌تا، ۴۴۷ و ۴۵۰). وی همچنین مدعی است هر کس با نگاه واقع بینانه به تاریخ زرتشت بنگرد حتی به اندازه یک لحظه هم نمی‌تواند به این مطلب اطمینان بیابد و آن را واقعی قلمداد کند (نیبرگ، بی‌تا، ۴۵۰). وی همچنین جریان آتش زدن اوستاها در ایران باستان توسط اسکندر گجستگ را به طور کلی مسئله‌ای افسانه‌ای تلقی کرده است (همان، ۴۴۵).

همچنین مری بویس بر این مطلب تأکید دارد که همه آنچه از اوستا باقی مانده تا پایان دوره ساسانیان و یا حدود سده پنجم و ششم میلادی ثبت و ضبط شده (بویس، ۱۳۹۲، ۲۴)، و هنگامی که این کار انجام می‌گرفت، افسانه‌هایی به وجود آمد که بر طبق آنها، نوشتن متون مقدس را به روزگار خود آن پیامبر نسبت دادند و بیان داشتند که چگونه متون کهن دینی توسط اسکندر از میان رفت، ولی از مدت‌ها پیش ثابت شده است که این‌ها افسانه‌هایی بیش نیستند که باید آنها را گرامی داشت، ولی نباید به آنها به‌طور جدی نگرست (دهباشی، ۱۳۸۷، ۶۰).

همچنین در این زمینه اشپولر در کتاب ایران در قرون نخستین اسلامی می‌نویسد: «زرتشتیان می‌کوشیدند تا از این راه و با اثبات این امر که ایشان نیز صاحب کتاب آسمانی هستند خود را با وضع جدید سازش دهند. تا آن زمان گات‌ها و تمام اوستا شاید مثل کتب بعضی از ادیان دیگر شرق فقط دهن به دهن نقل می‌شد، و همین امر دلیل فقدان کتب کهنسالی درباره عقاید و سنن این دین به حساب آمده است که در آن زمان از کتب مقدس آن فقط قطعه‌های بسیار اندکی در دست و مورد تقدیس بوده است، و اطلاق نام زمزمه کنندگان که عرب‌ها بر روی آنان گذاشتند و از قرار معلوم تا به زبان چینی هم سرایت کرده، نیز بدین وسیله توجیه گشته است، و

اینطور به نظر می‌رسد که تازه پس از تسلط اعراب، اوستا در دسترس عموم قرار گرفته و به نام کتاب مقدس آسمانی به مسلمانان ارائه گشته است. مسلمانان نیز این ادعا را پذیرفتند و نوشته‌های مجوسیان بدین عنوان مورد احترام واقع گشت» (اشپولر، ۱۳۷۹، ۱: ۳۳۷).

همچنین برخی از مستنداتی که ممکن است مؤید تاریخ کهن اوستا باشد - همچون نامه تنسر در مورد دستور اردشیر به کتابت دوباره اوستا پس از نابودی آن به دست اسکندر - نیز توسط برخی از محققان به افسانه‌ها پیوسته است (رجبی، ۱۳۹۷، ۱۰۸).

۱.۸. بررسی ادعای آتش سوزی اوستا توسط اسکندر

نکته دیگری که در بررسی این گزارشات لازم است مورد ملاحظه قرار گیرد گزارشی است که در این منبع در مورد آتش زدن کتاب اوستا توسط اسکندر مطرح شده است. به نظر می‌رسد این ادعا نیز از افسانه‌هایی باشد که دینکرد سنگ بنای آن را در میان آثار مورخان گذارده است. یکی از شواهدی که اوستای هخامنشی را به صورت کلی زیر سؤال می‌برد آن است که در بایگانی شاهانی تخت جمشید که به تازگی یافت شده است اسناد بی شماری از اسناد ایلامی و تعداد بسیاری از اسناد آرامی وجود دارد ولی در این میان هیچ سند فارسی موجود نیست (نیبرگ، بی تا، ۱۲). این خود نشانه‌ای بر افسانه‌ای است که زرتشتیان برای اوستای خود در دورانی جعل کرده‌اند؛ چرا که اگر بایگانی تخت جمشید توسط چنین شخصیت هتاک‌ای از بین رفته و به آتش کشیده شده بود نمی‌بایست چنین حجمی از کتب کشف گردد.

مؤید دیگری که برای افسانه بودن نابودی اوستای هخامنشی به دست اسکندر می‌توان ارائه کرد مقایسه‌ای اجمالی میان سرنوشت تورات با اوستاست؛ چرا که این بلای ادعایی در مورد اوستا - مبنی بر حمله اسکندر گجستک و به آتش کشیدن و تدوین دوباره آن - در تاریخ بی نظیر نبوده، بلکه این حادثه احتمالاً به صورت سخت تری بر متنی دیگر چون تورات نیز آمده است. این حادثه با تسلط بُخت نَصْر بر بنی اسرائیل در سال (۵۹۷ ق.م) پس از نافرمانی الهی صورت پذیرفت (ر.ک: اسراء: ۵). وی پس از فتح بیت المقدس و به آتش کشیدن و ویرانی آن تصمیم به نابودی تمامی نُسَخ تورات گرفت؛ به گونه‌ای که حتی یک نسخه از تورات را باقی نگذارد و تمام اموال و عتیقه‌های قیمتی بیت المقدس را با هفتصد و چهل و پنج نفر از یهود اسیر کرده، به بابل برد. پس از آن اتفاق، بزرگان یهود که سالیانی در اسارت بابل، خود را به دور از

دیوار و عاری از متن مقدسی التیام بخش می‌دیدند، از فقدان تورات به شکوه در آمده تصمیم به تدوین دوباره آن می‌گیرند و با کمک شخصی حکیم به نام غزیر به همه اطلاعات تورات دست یافته و آن را دوباره تدوین می‌کنند؛ اما در مورد اوستا بر فرض تصدیق حمله اسکندر گجستک و با توجه به سرعت بهبود یابی اوضاع دینی مزدیسنان در ایران و نیز سنت شفاهی مرسوم میان بهدینان که بسیاری از مؤبدان، اوستا را به حفظ داشتند، شاهد آن هستیم که اوستا نتوانست به طور کامل به وضعیت ادعایی سابق خود (۱۲ هزار پوست گاو) بازگردد.

این مقایسه به خوبی نشان می‌دهد که گزارش مربوط به این حجم از اوستا در متون زرتشتی بیشتر رویکرد افسانه‌ای دارد. از طرفی چطور می‌شود اوستایی که این همه مؤبدان آن را در سینه‌های خود جای داده بودند دیگر حتی عناوین باب‌های آن را نیز در یاد نداشته باشند؟ (پور پیرار، ۱۳۸۵، ۱۳۳).

مؤید دیگر، این است که در اوستا به هیچ عنوان به نام آن بر نمی‌خوریم؛ چرا که برای کاربرد واژه اوستا در دوره‌های پیش از ساسانیان سندی در دست نیست و معلوم نیست که اشکانیان و یا هخامنشیان کتاب مقدس آیین خود را چه می‌خوانده‌اند. چه بسا همین نکته را نیز می‌توان دلیل بر عدم کتابت اوستا در این دوره‌ها دانست؛ چرا که اگر اوستا به صورت یک کتاب منسجم در آمده بود ناگزیر نامی از آن به یادگار مانده بود.

حال باید دید این فرایند اسطوره سازی در چه دورانی رخ داده است؟ به احتمال زیاد می‌توان دوران پس از فتح ایران توسط اعراب مسلمان را مبدأ پیدایش چنین افسانه‌هایی تلقی کرد. اگر گفته شود: تاریخ تدوین دینکرد چه بسا در دوران پایانی ساسانی بوده است، در پاسخ خواهیم گفت: علی‌رغم گزارشات دقیقی که از بسیاری از متون بعضاً غیر مهم- چون متون مانوی که در آن دوران از اقلیت‌های دینی بوده‌اند- موجود است، هیچ گزارشی از دینکرد- که در حقیقت دایره المعارف دیانت مزدیسنا، و به قول این مورخان مهم‌ترین و رسمی‌ترین دیانت آن دوران می‌بود- نیامده است.

البته در این میان برخی محققان احتمال داده‌اند در کلام مسعودی (م ۳۴۶ق) اشاره‌هایی بر این کتاب بوده باشد، چرا که وی در کتاب «التنبیه و الاشراف» از کتابی به نام «بارده» و نیز «اکرده» سخن به میان می‌آورد که- بر فرض تطبیق بر دینکرد- در پیش از دوران اسکندر مقدونی توسط بزرگان مجوس نگاشته شده بود و پس از فتح ایران توسط اسکندر مقدونی (م ۳۲۳ ق م) به آتش کشیده می‌شود (مسعودی،

بی تا [ب]، ۱: ۸۰). با این حال این گزارش نشان می‌دهد که در آن دوران دیگر دینکردی در کار نبوده است و اگر بوده لاجرم تصنیف دوباره آن و وجودش در دستان مؤبدان می‌بایست تذکر داده می‌شد؛ و بر فرض تصنیف آن و عدم لزوم چنین تذکری، عموماً محققان بر آنند که دینکردی که در دوران اسکندر سوخت، بعدها توسط آذر فرنیغ در دوران مأمون (م ۲۱۸ق) بازنویسی شده است (مشکور، ۱۳۲۵، ۵۴؛ تفضلی، ۱۳۸۶، مقدمه).

با این وجود نمی‌توان متن پهلوی دینکرد را که در حقیقت پازند و مهم‌ترین تفسیر اوستا است، متنی قابل اعتماد تلقی کرد؛ چرا که با توجه به سابقه مؤبدان زرتشتی در دست‌کاری متون و باور به «فرشگرد» و نوسازی اعتقادی، دستبرد در متن دینکرد امر بعیدی نیست. در اینجا نیز کتابت اوستا توسط زرتشت بعید نیست که از گفتارهایی باشد که در دوران پسا اسلام به جهت وجاهت بخشی به اوستا در برابر حکومت اسلامی توسط مؤبدان زرتشتی به متن دینکرد ورود کرده باشد.

۲. دیدگاه غیر سنتی و تحلیلی

در دیدگاه غیر سنتی و تحلیلی ادعا می‌شود که تمامی گزارشاتی که در دینکرد از متون سنتی زرتشتی و نیز در برخی ادعاهای مؤبدان زرتشتی مطرح است گزارشاتی اساطیری بوده که واقعیتی در پس آن نیست. ایشان مدعی هستند به هیچ عنوان نمی‌توان برای زرتشت در دوران هخامنشی کتابی تصور کرد، بلکه اوستا منبعی شفاهی در سینه‌های زرتشتیان بوده که سال‌ها بعد استخراج شده و به کتابی تدوین یافته تبدیل می‌گردد. اما اینکه در چه بازه زمانی نگارش اوستا صورت پذیرفته، سه فرضیه مطرح است:

۲.۱. کتابت در دوران اشکانیان توسط بلاش اشکانی

شائول شاکد مدعی است به احتمال بسیار اوستا در اوایل دوره اشکانیان و در دوران بلاش اشکانی صورت نهایی یافته است (شاکد، ۱۳۹۷، ۲۶).

۲.۲. کتابت در دوران اردشیر بابکان ساسانی

برخی از محققان بر این هستند که اوستا در دوران ساسانیان تالیف یافته است؛ با این توجیه که چون در زمان ساسانیان برای نخستین بار دین زرتشتی دین رسمی کشور شد، به دستور فرمانروایان ساسانی برای تسلط بیشتر بر مردم، مؤبدان ناگزیر از تالیف آیین نامه‌هایی بودند که تقریباً ناظر بر همه رفتارهای روزمره مردم باشد

(نیبرگ، بی تا، ۱۳).

به نظر می‌رسد دو نظریه فوق را نمی‌توان تایید کرد؛ زیرا اولاً: این ادعا مستند به گزارشات متونی چون دینکرد بوده که تدوین آن مرتبط با دوران پسا اسلام بوده و نمی‌توان به همه گزارشات آن اطمینان داشت.

ثانیاً: نیاز حکومت ساسانی (که اساس سیاست و حکمرانی خود را بر آیین زرتشتی قرار داده بود) به متنی جامع نیز نمی‌تواند دلیل متقنی باشد؛ چرا که اگر هدف از تالیف اوستا و خارج کردن آن از حالت شفاهی این بوده که حکومت ساسانی خواسته است آیین نامه دینی برای عموم مردم وضع کرده باشد، با توجه به گستردگی موقعیت جغرافیایی ایران باستان و عدم امکان دسترسی آسان به اطلاعات و قوانین مربوطه، لازم بود حداقل در هر آتشکده‌ای و یا در هر شهری یک اوستای مکتوب حاضر می‌گردید؛ این در حالی است که همین مدعیان در ادامه می‌نویسند: شاید باور کردنی نباشد که اوستای مکتوب با وجود جایگاه پر اهمیت آن در جامعه ساسانی نمی‌توانسته است بیش از یکی دو نسخه داشته باشد که آن هم در اختیار مرکزیت دینی بوده است (رجبی، ۱۳۹۷، ۱: ۱۱۰ به نقل از نیبرگ). از نامه تنسر نیز می‌توان چنین برداشت کرد که نُسخ مکتوب خیلی نبوده است (رجبی، پرویز، ۱۳۹۷، ۱: ۱۱۱ به نقل از نیبرگ).

ثالثاً: نه تنها گزارش جدی بر وجود چنین مجموعه‌ای مکتوب در این دو برهه تاریخی در دست نداریم بلکه شواهد و قرائن بسیاری بر فقدان این مجموعه در دوران پیش از اسلام داریم که در بخش دلایل کتابت اوستا در دوران پسا اسلامی خواهد آمد.

اما آنچه در متن کفالایا مربوط به مانی در قرن سوم میلادی در مورد کتاب زرتشت آمده است که: «زرتشت کتاب ننوشت، بلکه شاگردان او پس از مرگش (سخنان او را) به خاطر سپردند و به صورت کتاب‌هایی درآوردند که امروز می‌خوانیم» (مانی، ۱۳۹۵، ۷)، از این گفته نیز نمی‌توان اثبات وجود اوستای مورد نظر را در دوران پیش از اسلام کرد؛ چرا که اولاً: این متن نیز مانند بسیاری از متون منتسب به دوران ایران باستان از متونی است که انتساب آن به نگارنده آن قطعی نیست.

ثانیاً: مشخص نیست مراد مانی از این متون، کدامیک از متن‌ها بوده؛ چرا که احتمال می‌رود مقصود همان نوشته‌هایی باشد که در بین‌النهرین آن دوران به نام زرتشت معروف بوده است نه اوستای مشهور.

ثالثاً: این گزارش با گزارشات مورخان مبنی بر کتاب نداشتن مغان در تعارض است. نمونه‌ای از این گزارشات، گزارش «باسیلیوس» یونانی است که در همان حدود بازه زمانی می‌زیسته است. وی در این مورد می‌نویسد: «مغان کتاب نداشتند... بلکه پسران از پدران خود تعلیم می‌گرفتند» (بیلی، ۱۹۴۳، ۱۶۴).

۲.۳. کتابت در دوران پسا اسلام

برخی از محققان به فقدان اوستا در دوران صدر اسلام و ارتباط کتابت اوستا با دوران پسا اسلام معتقدند. این محققان خود دو دسته‌اند؛ برخی مدعی‌اند اوستای ساسانی در دوران فتح ایران به دست اعراب به نابودی کشیده شده و در دوران پسا اسلامی تالیفی دوباره یافت (شهزادی، ۱۳۷۱، ۷۰)، و برخی دیگر وجود اوستای ساسانی در دوران ورود اسلام به ایران را به کلی منتهی دانسته و تدوین اوستا را در این دوران تدوینی کاملاً ابتدایی و بدون هیچ سابقه مکتوب می‌دانند (نیبرگ، بی‌تا، ۱۴).

ب) دلایل تالیف اوستا در دوران پسا اسلامی

به نظر می‌رسد به دلایل زیر می‌توان اثبات کرد که در دوره ابتدایی ورود اسلام به خاک ایران زرتشتیان مجوس از کتابی آسمانی به نام اوستا بهره نمی‌بردند و بعدها این کتاب به عنوان کتابی آسمانی توسط مؤبدان زرتشتی ارائه گردیده است:

۱. اهمیت سنت شفاهی و اهریمنی بودن نگاشتن در میان زرتشتیان

بنابر گزارشات اسطوره‌ای ایرانیان باستان، فن نگارش امری اهریمنی و نامقدس تلقی شده که توسط اهریمن به «طهمورث» آموخته شد. فردوسی در بخشی از شاهنامه در داستان اساطیری بستن دیوان توسط طهمورث، می‌گوید: آنگاه که طهمورث قصد جان دیوان می‌کند، دیوان از وی درخواست مهلت خواسته تا در برابر آن فن نگاشتن را به وی آموزش دهند:

که ما را مکش تا یکی نو هنر بیاموزی از ما کهت آید به بر

بر این اساس بوده است که در تاریخ ایران باستان گزارشات، منصرف به بازخوانی گاهان و نیایش‌های مزدیسنی توسط زرتشتیان و مؤبدان ایشان بوده و در هیچ گزارشی اشاره‌ای مبنی بر خوانده شدن این نیایش‌ها از کتابی مقدس وجود ندارد (نیبرگ، بی‌تا، ۸).

اشپولر پیرامون این مطلب در کتاب خود می‌نویسد: «در ایران پیش از اسلام، آثار

دینی و ادبی معمولاً به کتابت در نمی‌آمد و بیشتر به صورت روایی، سینه به سینه، منتقل و حفظ می‌شد؛ مثلاً کتاب اوستا پس از سده‌ها انتقال شفاهی، سرانجام به کتابت درآمد. پایبندی ایرانیان به حفظ سنت ادبیات شفاهی و نیز جنگ‌ها و تعصبات دینی و فرهنگی و تغییر خط و زبان و بسیاری عوامل دیگر موجب نابودی گنجینه ادبی پرارزش ایران پیش از اسلام شده است. از این رو، آنچه از زبان‌های مختلف ایرانی به صورت مکتوب باقی مانده، در برابر حجم گسترده ادبیات ایران باستان بسیار ناچیز است» (اشپولر، ۱۳۷۹، ۱: ۳۴۰).

از ناحیه‌ی دیگری از سنت‌های متداول در میان زرتشتیان و مزدیسنان «واج خوانی» یا همان سنت شفاهی می‌باشد که در بسیاری از منابع کهن غیر اسلامی و نیز اسلامی اعم از حدیثی، تفسیری و تاریخی از آن بعنوان رفتاری خاص و فراگیر توسط مجوس سخن به میان می‌آوردند؛ رفتاری که در نزد سایرین از علائم و نشانه‌های مجوس به حساب می‌آمد (بنونیست، بی تا، ۳۳). این رفتار با عنوانی به نام «زمزمه» معرفی شده است. زمزمه عبارت بود از عبارات و کلمات گنگی که در بینی و زیر لب و با دهانی بسته، در برخی از زمان‌ها به خصوص به هنگام غذا خوردن تلفظ می‌گردید. بیرونی این سنت را یادگاری از پیروزی فریدون بر ضحاک و شکرانه‌ای برای هر مزد به جهت رها یافتن از صدمات ضحاک معرفی کرده (بیرونی، ۱۳۸۰، ۲۷۴) که در میان مجوس به «واج خوانی» معروف است (اوشیدری، ۱۳۷۱، ۲۸۷ و ۳۰۶).

زمزمه و واج آنچنان در میان مجوس دارای اهمیت بود که گرفتن باج نان از چشمگیرترین مراسم نزد ایرانیان باستان و از علامت ایشان به حساب می‌آمد؛ به گونه‌ای که خوردن طعام بی باج نان را گناهی بزرگ به حساب آورده و آن را خوردن اهریمنی می‌دانستند (شایست ناشایست، ۱۳۹۰، ۸۰، بخش یادداشت‌ها).

این عمل آنچنان در چشم خلفای اسلامی جلوه گر به نظر می‌آمد که یکی از ممنوعیت‌هایی که خلیفه دوم در ابتدای فتوحات بر علیه این قوم در کنار ممنوعیت ازدواج با محارم و جداسازی ایشان از یکدیگر، در دستور عمل قرار گرفت، ممنوعیت این زمزمه به‌ویژه به هنگام خوردن طعام بود (ابن حنبل، ۱۴۱۶، ۳: ۱۹۶؛ بخاری، ۱۴۱۰، ۵: ۲۳۹).

برای روشن شدن حقیقت این رفتار لازم است به مقدماتی توجه داشت. شکی نیست که این سنت در میان عموم مجوس و تمامی فرق آن به صورتی شایع و به عنوان علامت ایشان رواج داشت و گزارشی مبنی بر تمایز قوم پارسی از قوم دیگر در

این سنت گزارش نشده است. این سنت، رفتاری مقدس در میان مجوس قلمداد می‌گشت و بر آن تعصبی ویژه داشتند به گونه‌ای که برای ترک آن عمل از ناحیه حکومت زور شمشیر به کار می‌رفت (ابن حنبل، احمد، ۱۴۱۶، ۳: ۱۹۶؛ ابو داوود، بی تا، ۳: ۱۳۲۹). برخی از اوستا شناسان و مورخان چون مسعودی (بی تا [ب]، ۱: ۲۵۳) و بیرونی (ر.ک: مشکور، ۱۳۲۵: ۷۷) و قاضی عبد الجبار معتزلی (۱۴۲۷ق، ۱: ۱۷۰) و دیگران، مراد از زمزمه در صفحات تاریخ را اصطلاحی عامیانه برای اوستا معرفی می‌کنند. در مقابل، برخی دیگر تطبیق زمزمه را بر اوستا تطبیقی غیر محققانه معرفی کرده و لزوماً از زمزمه چنین متن مقدسی را برداشت نمی‌کنند (مشکور، ۳۲۵: ۷۶). به نظر می‌رسد تطبیق زمزمه بر اوستا کار محققانه‌ای نبوده باشد؛ چرا که این روش در ظاهر از عموم پارسیان و ایرانیان مشاهده شده است و شکی نیست که ایرانیان دیانت مجوس داشته که خود دارای فریق متعددی چون کیومرثیه، زروانیه، مسخیه و زردشتیه بودند (شهرستانی، ۱۳۶۴، ۱: ۲۷۸-۲۹۰؛ قلقشندی، بی تا، ۱۳: ۲۹۲) و تطبیق مجوس بر زرتشتیان قرن‌ها بعد، یعنی در قرون سوم و چهارم به بعد اتفاق افتاده است و لذا دلیلی نداشت که اوستا کتاب جمیع مجوس ایرانی بوده باشد.

موید این مطلب این است که در احتجاجی که میان امام رضا علیه السلام و علمای ادیان در کتاب الاحتجاج طبرسی آمده است نشان می‌دهد که اصحاب زرادشت آرام آرام توانسته بودند عنوان مجوس را بر فرقه خود یعنی زردشتیه تطبیق دهند، و لذا اینکه زمزمه کلماتی باشد که دین بهان در ستایش پروردگار خویش و مراسم دینی زمزمه می‌کردند امری معقول است ولی الزاماً تطبیق بر فرازهایی از اوستا بعید به نظر می‌رسد. چه بسا بتوان تطبیقات مورخانی چون مسعودی و بیرونی و... را ناشی از عملیات مرموز مؤبدان زرتشتی در تطبیق دیانت مجوس بر آیین زرتشت قلمداد کرد که بالتبع اوستا کتاب مجموع مجوس تصور گردیده است. ایشان در عباراتشان از زرتشت به عنوان پیامبر مجوس و از اوستا به عنوان کتاب ایشان سخن به میان می‌آورند (مسعودی، بی تا [ب]، ۱: ۲۵۳؛ قاضی عبد الجبار، ۱۴۲۷، ۱: ۱۷۰). این حکایت به خوبی تأثیر مؤبدان را بر این مورخان روشن می‌سازد. بنابر آنچه بیان شد معنای عبارت امام صادق علیه السلام در جواب زندیق پیرامون سؤال از زرتشت روشن می‌گردد که فرمودند: «إِنَّ زَرْدُشْتَ أَتَاهُمْ بِزَمَزَمَةٍ وَادَّعَى النَّبُوَّةَ فَأَمَّنَ مِنْهُمْ قَوْمٌ وَجَحَدَهُ قَوْمٌ فَأَخْرَجُوهُ فَأَكَلَتْهُ السَّبَاعُ فِي بَرِّيَّةٍ مِنَ الْأَرْضِ» (طبرسی، ۱۴۰۳، ۲: ۳۴۶).

در این فراز امام در مورد زرتشت می‌فرمایند زمزمه‌ای به همراه آورد و ادعای نبوت کرد. در این کلام دو احتمال وجود دارد که بر اساس هیچیک از آنها نمی‌توان

اثبات وجود مکتوبه اوستا در آن دوران داشت؛ چرا که زمزمه در این روایت یا به معنای لغوی خود به کار رفته است که در این صورت به معنای کلماتی گنگ و نامفهوم است (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ۱۰: ۱۹۳) و یا اینکه به معنای اصطلاحی خود و به عنوان نامی دیگر برای اوستا است. مسعودی در این زمینه مدعی است که زمزمه اسمی عوامانه از اوستا در میان مردم است (مسعودی، بی تا، ۱: ۲۳۶). این احتمال مسعودی هم اگر چه بعید به نظر می‌رسد، باز ناتمام خواهد بود.

اما احتمال اینکه زمزمه به معنای اوستا باشد امری بعید است؛ چرا که اگر اوستا در میان عوام به عنوان زمزمه بوده، امام در چنین جایگاه علمی و با چنین مخاطب حاذق و عالمی، شایسته نبود که از واژه عامیانه زمزمه استفاده کنند بلکه شایان آن بود که از واژه‌هایی چون «بستاق» و مشابه آن بهره می‌بردند. خصوصاً اینکه امام در پاسخ به این سؤال زندیق که آیا پیامبر مجوس خالد بن سنان بوده است و یا خیر، حضرت می‌فرمایند این حرفی عوامانه است: «إِنَّمَا ذَلِكَ شَيْءٌ يَقُولُهُ النَّاسُ» (طبرسی، ۱۴۰۳، ۲: ۳۴۶)، و آن را رد می‌فرمایند.

دلیل دیگر بر بُعد این احتمال آنکه به تحقیق ثابت شده است که اوستا نگاشته یک فرد نبوده و افراد مختلفی در آن دخالت داشته‌اند و لذا زمزمه‌ای که زرتشت آورد نمی‌تواند بر اوستا تطبیق کند؛ چرا که امام آن زمزمه را به خود زرتشت اسناد می‌دهند. از ناحیه دیگر اگر زمزمه به معنای اوستا نیز بوده باشد، این عبارت نشان می‌دهد که اوستا در نزد آن سؤال کننده که زندیقی ایرانی و مطلع از احوال مجوس و زرتشتیان بوده است امری معهود نبوده است و گرنه شایسته بود امام زمزمه را با «ال» عهد می‌آوردند نه با تنوین تنکیر، لذا این عبارت از ناحیه‌ای دیگر می‌تواند تائیدی بر فرضیه فقدان اوستای مکتوب تا قرون اولیه اسلامی باشد.

بر فرض پذیرش این احتمال باز نمی‌توان این روایت را دلیلی بر وجود مکتوبه اوستا بدانیم بلکه در نهایت می‌توان این روایت را تائیدی بر حضور اوستا به صورت شفاهی در میان ایرانیان و در دوران فتوحات و پیش از آن برشمرده؛ و از آنجا که تنها گزارش‌هایی که به هنگام فتوحات از مجوس شده است مسئله زمزمه ایشان در مراسمات و جشن‌ها و طعام خوردن ایشان می‌باشد به گونه‌ای که این سنت از علائم ایشان معرفی شده است، نمی‌توان از این گزارشات به وجود اوستای مکتوب در آن دوران در میان ایرانیان دست یافت.

برتولد اشپولر از مستشرقینی است که به این ادعا اذعان کرده و فقدان این منبع

را در دوران ابتدایی فتح ایران اثبات کرده و می‌گوید: «اطلاق نام زمزمه کنندگان نیز ظاهراً با همین امر قابل توجیه است؛ چرا که معمولاً در ایران باستان آثار ادبی و دینی به کتابت در نمی‌آمد و زرتشتیان بنا بر یک سنت دیرینه عبارات مقدس خود را سینه به سینه و به صورت سنت شفاهی تلاوت و انتقال می‌دادند» (اشپولر، برتولد، ۱۳۷۹، ۱: ۳۳۷).

و اگر عدم دلالت این روایت را بر اوستای مکتوب نپذیریم، در نهایت می‌توان ادعا کرد این عبارت دلالت بر تحقیر اوستا و عدم تقدسش خواهد بود؛ چرا که معنایش این است که زرتشت یک زمزمه‌ای آورد، که این معنا باز به فرضیه دیگر ما که احتمال تقدس یابی اوستا در قرون سوم به بعد است کمک خواهد کرد.

۲. عدم استناد به کتاب مقدس در دادگاه‌های ساسانی

بر فرض که حکومت ساسانی برای طرح مرجعیت دینی خود اوستا را تدوین کرده باشد، با این حال در هیچ گزارشی استنادی به این منبع مرجع برای رفع خصومات درون دینی زرتشتی و یا برون دینی با صاحبان ادیان و مقالات دیگر از میان دین بهان نمی‌باشیم. این در حالی است که در اواخر دوران ساسانی بسیاری از مردمان و به خصوص خاندان شاهی روی به مسیحیت آوردند و در این گیر و دار مرافعاتی میان مزدیسنان و مسیحیان صورت می‌پذیرفت که این منازعات در پاره‌ای از اوقات به دادگاه‌های ساسانی نیز ختم می‌گردید و در آن محافل احکامی صادر می‌شد، ولی در هیچ گزارش تاریخی اشاره‌ای به استناد آن احکام به کتاب اوستا که مبنای حکومت ساسانی بود، نشده است. همچنین در دوره‌های بعدی و در دوران سیطره اسلام بر ایران و اوج گیری منازعات کلامی میان زرتشتیان مجوس و مسلمانان، با وجود گزارشات بسیار از این منازعات در منابع اسلامی، شاهد هیچگونه استنادی از ناحیه مجوسیان به اوستا نیستیم. این در حالی است که مسیحیان، یهودیان و مسلمانان مقابل ایشان در هر ادعایی استنادی به متن مقدس خود داشته‌اند.

نیبرگ در کتاب ادیان ایران باستان می‌نویسد: «پرونده‌های شهیدان کلیسایی سریانی پاره‌ای صحنه‌های مهیج دادگاهی را ثبت کرده است که در آن مسیحیت و مزدا پرستی با گفتگوهای تند با هم برخورد کرده‌اند. اینجا انسان متوجه می‌شود که مؤبدان و داوران مزدیسنی برای احکام خود هرگز به یک کتاب مقدس استناد نمی‌کنند و هرگز اصطلاحی به نام «این در اوستا پیداست» استناد نمی‌کنند، در حالی که این استناد در ادبیات پهلوی بسیار آشناست» (نیبرگ، بی‌تا، ۱۳).

این مسئله به قدری در میان دانشمندان جا افتاده بود که حتی در بخشی از نامه تنسر به گشنسب وی به فرازی از تورات اشاره دارد: «... در تورات چنین مسطور است؛ هجران الجاهل قربه الی الله عزوجل» (مینوی، ۱۳۵۴: ۵۲).

این بخش خواه یادگاری از دوران تنسر باشد و یا از شگردهای ابن مقفع، در هر حال نشان دهنده مرسوم بودن چنین روشی در ادوار پیش و یا پس از اسلام در روش مناظرات است. بنابر این نمی‌توان از عدم استناد مجوسیان و زرتشتیان به کتاب‌های مقدسشان به سادگی گذشت.

۳. فقدان هر گونه گزارش بر موجودیت نسخه‌ای از اوستا در میان مزدیسنان در قرون ابتدایی فتح ایران

آنچه جالب توجه است این است که هیچ گزارش عینی از رویت اوستا در قرون نخستین اسلامی از یکی از مورخان و یا جهانگردان در قرون اول و دوم یافت نشده است. اولین گزارش یافت شده از رویت این متن مربوط به مقدسی (متوفای قرن چهارم) است که می‌گوید:

«و من به آتشکده خوز، که کوره‌ای از کوره‌های فارس است و بنایی کهنسال دارد، در آمدم و از ایشان درباره نام آفریدگار در کتاب ایشان پرسیدم. پس ایشان صحافی بیرون آوردند که عقیده داشتند «ابسطا» است و آن کتابی است که زردشت برایشان آورده و به زبان خویش برای من خواندند و تفسیر کردند به مفهوم فارسی خودشان که: «فیکماز هم بهسته هرمز و بشتاسپندان فکما زهم رستخیز» گویند هرمز همان باری تعالی است به زبان ایشان و بشتاسپندان ملائکه‌اند و معنی رستخیز این است که «نابود شد پس برخیز» (فنی فقم) و سخن ایرانیان به زبان دری: خدای و خداوند و خدایگان؛ و از بسیاری شنیدم که در تأویل آن می‌گفتند: «خذست و خود بوذ» یعنی او به ذات خود است، هیچ به وجود آورنده‌ای او را موجود نکرده و هیچ محدثی او را ایجاد نکرده است» (مقدسی، بی تا، ۱: ۶۲).

همچنین در متون سریانی نیز اولین منابعی که از اوستا سخن به میان می‌آورند مربوط به قرن نهم و دهم میلادی است. اولین منبع تفسیری به زبان سریانی در سال ۸۵۲ م، «عیشوداد» اسقفی در نزدیکی موصل است که در گزارشی از کتاب اوستا به شکل «آبهاستا» تعبیر کرده و می‌نویسد که آن کتاب مقدس را زرتشت در دوازده زبان گوناگون انشاء کرده است؛ و دیگری نویسنده‌ای است به نام «بربهلول» که در سال ۹۶۳ میلادی لغت نامه‌ای در سریانی به عربی نوشته است. این نویسنده می‌گوید

زرتشت اوستا را به هفت زبان سریانی، پارسی، آرامی، سکزی، مروزی، یونانی و عربی به رشته نگارش در آورده است (مشکور، ۱۳۲۵: ۱۴۱).

۴. نقد نابودی اوستا توسط اعراب مسلمان در فتح ایران

یکی از مطالبی که موجب ابهام در این مسئله می‌شود برخی ادعاهایی است که فقدان اوستای ساسانی را در دوران صدر اسلام، مستند به آتش سوزی کتابخانه‌های ایران توسط اعراب می‌دانند. مؤبد شهزادی، نیبرگ و... از افرادی هستند که به فقدان اوستا در دوران صدر اسلام ادعان داشته و علت آن را یورش اعراب به کتابخانه‌های ایران و آتش زدن آنها دانسته (مشکور، ۱۳۲۵: ۷۵؛ شهزادی، ۱۳۸۷: ۴۰ و ۶۸) و آن را قیاس به حمله اسکندر می‌کنند (نیبرگ، بی‌تا: ۴۴۹).

برای پذیرش این ادعا پاسخ به چند سؤال مهم در این بین لازم است:

اول: اگر هدف از بین بردن مظاهر شرک بوده است چرا آتشکده‌های مجوس همچنان سال‌های سال پا بر جا بوده‌اند و تعدی آن چنانی در تاریخ بر انبوه آتشکده‌ها و بیوت النارها گزارش نشده است؟

دوم: بر فرض آتشسوزی و از بین بردن منابع شرک آلود توسط مسلمانان، چطور می‌شود در صدر اسلام کتاب مانی که از منابع نه چندان هم طراز اوستا بوده است، موجود بود (نیبرگ، بی‌تا: ۴۴۹) و حال آن که زرتشتیان با انتساب نام مجوس می‌توانستند برای خود وجهتی در میان مسلمان پیدا کنند، و این مزیت چه بسا برای مانویان وجود نداشت، ولی با این حال شاهد آن هستیم که ابن ندیم در الفهرست هنگامی که می‌خواهد از منابع مانوی گزارشی دهد، گزارشی عینی و مفصل از فصول، منابع و برخی از مطالب موجود در بیش از ۵۰ کتاب و رساله مانوی می‌دهد (ابن ندیم، بی‌تا: ۴۷۰) اما در مورد کتاب زرادشت تنها اکتفا به گزارشات اساطیری مؤبدان در مورد سرنوشت کتاب وی کرده و هیچ ذکری از کتابی به نام اوستا و یا خوانش‌های دیگرش چون «اوستاق» و یا «بستا» در دوره خود نمی‌کند، این در حالی است که نام بسیاری از کتب غیر مهمه را در کتاب خود یاد کرده و تورق کرده است. ابن مقفع نیز که متون پهلوی فراوانی را ترجمه کرده ولی هیچ ذکری از اوستا در میان این متون ذکر نمی‌کند. همچنین در دیانت بودایی متن ریگ ودا هزاران سال است که به همان صورت اصلی خود و با کوچکترین جزئیات خود نگه داری شده است به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد که این متن از ۵۰۰ سال قبل از میلاد به همین صورت فعلی بوده است و دگرگون نشده است (نیبرگ، بی‌تا: ۱۰).

سوم: اساساً ایرانیان باستان مردمی نبودند که چندان به نوشتن خوشدل و دل‌بسته باشند و لذا موجبی ندارد که ادبیات مزدیسنی ساسانی را گسترده بدانیم (ابن ندیم، بی تا: ۱۶).

چهارم: چرا از اوستای ساسانی هیچ نوشته‌ای که در رد آیین زرتشتی باشد در میان منابع ادیان دیگر به‌ویژه منابع اسلامی در دست نیست؟ اینکه چگونه چنین کتاب بزرگ و با اهمیتی بی آنکه اثری از خود گذاشته باشد از بین رفته است، خود معمای بزرگی است (ابن ندیم، بی تا: ۸).

پنجم: چگونه در میان کتب فهرست نگاری و یا تاریخی اسلامی سخن از هر گونه کتاب‌های اخلاقی، حکیمانه و امثال و حکم فراوانی هستیم که بسیاری از آنها به دست افرادی چون ابن مقفع از پهلوی به عربی ترجمه شده‌اند. ابن ندیم حدود ۴۴ عنوان از این کتاب‌ها را نقل می‌کند (ابن ندیم، بی تا: ۱۷۲)، ولی در اوستا دچار ابهامی بغرنج می‌باشیم.

ششم: گزارش آتش سوزی اوستا توسط اعراب به هیچ عنوان قابل اعتماد نمی‌باشد؛ چرا که اولین گزارشگر این واقعه ابن خلدون (م ۸۰۸ق) بوده که فاصله‌ای بیش از هفت قرن با واقعه مذکور دارد و نه پیش از وی و نه هم عصران او هیچ یک از مورخان گزارشی از این واقعه ثبت نکرده‌اند. واقدی (متوفای ۲۰۷ ق)، خلیفه بن خیاط (متوفای ۲۴۰ ق)، ابن عبدالحکم (متوفای ۲۵۷ ق)، بلاذری (متوفای ۲۷۹ ق)، طبری (متوفای ۳۱۰ ق)، همچنین یاقوت حموی (متوفای ۶۲۶ ق)، عزالدین ابن اثیر (متوفای ۶۲۰ ق)، ابن خلکان (متوفای ۶۸۱ ق)، زکریای قزوینی (متوفای ۶۸۲ ق)، ابن قفطی (م ۶۴۶ق)، ملطی (م قرن ۶)، شهاب الدین نویری (متوفی ۷۳۳ ق)، ابن کثیر (متوفی ۷۷۴ ق) و ابن بطوطه (متوفی ۷۷۹ ق) در کتبشان هیچ اشاره‌ای به این داستان ندارند و از این عجیب‌تر مخفی ماندن این جریان از مورخان بعد از وی چون مقریزی (متوفی ۸۴۵ ق) و جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱ ق) است (مطهری، ۱۳۶۲: ۳۲۴).

لذا نه تنها دلیلی متقن بر موجودیت اوستا پیش از اسلام نداریم بلکه همانگونه که بیان شد قرائن و شواهدی در کار داریم که زرتشیان در آن دوران کتاب فعلی اوستا را به صورت مدون و مکتوب در دست نداشتند.

اگر گفته شود: شما در منابع حدیثی روایتی از سؤالات زندیقی از امام صادق علیه السلام دارید که در آن روایت هنگامی که زندیق از امام صادق در مورد مجوس و پیامبرشان

سؤال می‌کند چنین می‌گوید: «... گفت بفرمایید آیا خداوند برای مجوسیان پیامبری فرستاد، چرا که در میان ایشان کتب حکیمانه و پند و اندرز دیده‌ام، ایشان اقرار به ثواب و عقاب داشته و برای ایشان شرایعی است که بدان عمل کنند. امام علیه السلام فرمودند: هیچ امتی وجود ندارد مگر اینکه پیامبری میان آنها وجود داشته و رسولی با کتاب از جانب خدا برانگیخته شده اما ایشان را انکار کرده و به کتابش جحد ورزیدند» (طبرسی، ۱۴۰۳، ۲: ۳۴۶).

در این روایت هنگامی که آن زندیق از گزارشی که در مورد کتب موجوده در میان مجوس سخن به میان می‌آورد مدعی می‌شود که در میان ایشان کتاب‌های حکیمانه و وعظ گونه فراوانی داریم، و امام صادق علیه السلام نیز این مسئله را رد نمی‌کنند بلکه آن را تایید کرده و وجود پیامبری برای ایشان را نیز اثبات می‌کنند. چه بسا یکی از این کتب اوستا بوده باشد؛ و لذا این خود شاهی است بر وجود این کتاب در میان مجوس.

در پاسخ می‌گوییم اولاً: آنچه که این زندیق از وضعیت کتب مجوس نقل می‌کند در رابطه با کتب مواظ و حکم است نه در مورد متون دینی، و ما نیز این را قبول داریم که حکمت‌نامه‌هایی از دوران باستان برای ایرانیان موجود بوده است که توسط بسیاری از مترجمان از زبان پهلوی و... به عربی نقل یافته‌اند. نام این متون را در منابع در لابلای صفحات کتب مختلفی چون پندهای بزرگمهر، کارنامه اردشیر، رسالات عبدالحمید و ادب ابن مقفع، کتاب مزدک، کلیله و دمنه از فهرست نگاری و یا تاریخی می‌توان یافت (جاحظ، بی تا: ۳۳۳). ابن ندیم در الفهرست خود در فصلی تحت عنوان «اسامی کتاب‌های تألیف شده در مواظ و آداب و حکم ایرانیان و رومیان و هندیان و تازیان» از حدود ۴۴ کتاب نام برده است که از میان آنها تنها ۱۴ کتاب رابطه مستقیم با منابع ایرانی داشته‌اند. باید توجه داشت هیچ یک از این منابع رنگ دینی خاصی نداشته‌اند و تنها همه این آثار از نوع اندرزها و حکم علمی بوده‌اند (تفضلی، ۱۴۰۰: ۴۸).

ثانیاً: در روایت محل بحث، آن زندیق مدعی است که مواظ بلیغه و حکمت آموز و امثال شافیه به صورت کتاب هستند اما در مورد بحث معاد و ثواب و عقاب مدعی می‌شود که به ثواب و عقاب اقرار دارند و اشاره‌ای به این ندارد که این ثواب و عقاب‌ها نیز در آن کتب هستند و یا نیستند و لذا معلوم نیست که این گزارش حکایتی از موجودیت کتب دینی در آن جامعه داشته باشد.

ثالثاً: آنچه در این روایت آمده آن است که کتاب پیامبر مجوس تکذیب شد و به استناد دیگر روایات از میان رفت و آن ربطی به کتب و باورهای زرتشتی ندارد و نمی‌توان از آن، وجود کتاب در میان زرتشتیان را اثبات کرد، چنانکه امام در همین روایت پیامبری زرتشت را ادعایی خوانده‌اند و رابطه آن کتاب پیامبر مجوس با زرتشت نفی می‌شود.

رابعاً: با توجه به گفته برخی از اسناد برای مجوس بیش از هفتاد فرقه بوده که یکی از آنها زرتشتیان می‌باشند و لذا معلوم نیست زندق از کتب کدام فرقه از مجوس سؤال می‌کند و امام کدامیک را تایید می‌نمایند. سوال این است که چگونه می‌توان باور کرد کتابی که مبنای حکومت عظیم ساسانی است، بی‌آنکه اثری از خود گذارده باشد با آتشسوزی اعراب از میان رفته باشد؛ در حالیکه دیانت مانوی که ۵۰۰ سال قبل از میان رفته و توسط اعراب احترامی نداشته، شواهد و اسناد آن در دست ما است و در تاریخ ثبت و ضبط شده است.

۵. برخی شواهد روایی بر فقدان اوستا در میان زرتشتیان ایرانی

یکی از راه‌های مهم برای رسیدن به حقیقت فقدان و یا وجود اوستای ساسانی در دوران فتح ایران در میان زرتشتیان ایرانی، قرائن و شواهد موجود در روایات اسلامی به ویژه شیعی است که متأسفانه مورد غفلت بسیاری از محققان این حوزه به عنوان گزارشات تاریخی می‌باشد. در ادامه، برخی از این شواهد ذکر می‌شود:

۵.۱. شکایت مشرکان مکه در گرفتن جزیه از مجوسیان هجر

یکی از جریاناتی که می‌توان از میان گزارشات آن در تراث اسلامی برای روشن شدن وضعیت اوستا در میان زرتشتیان مجوسی قرون ابتدایی فتح ایران استفاده کرد، جریان نامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مشرکان مکه و مختیر کردن آنها بین پذیرش اسلام و یا جنگ با مسلمانان است. مشرکان مکه به پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ دادند که از ما جزیه بگیرید و ما را بر عبادت بتان رها سازید. پیامبر در پاسخ جواب دادند که جزیه تنها از اهل کتاب اخذ می‌شود. مشرکان در پاسخ و به جهت عیب گیری بر رسول خدا صلی الله علیه و آله اشکال کردند چگونه است که شما تنها از اهل کتاب جزیه می‌پذیرید در حالی که از مجوس منطقه هجر نیز جزیه اخذ کرده‌اید. پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ به ایشان می‌فرمایند مجوس نیز در گذشته کتابی آسمانی و پیامبری الهی داشته‌اند:

«مَحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَأَسِطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْمَجُوسِ أَمْ كَانَ لَهُمْ نَبِيٌّ فَقَالَ نَعَمْ أَمَا بَلَّغَكَ كِتَابَ رَسُولِ

اللَّهُ صَ إِلَىٰ أَهْلِ مَكَّةَ أَنْ أَسْلِمُوا وَإِلَّا نَابِذُكُمْ بِحَرْبٍ فَكَتَبُوا إِلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ صَ أَنْ خُذْ مِنَّا الْجِزْيَةَ وَ دَعْنَا عَلَىٰ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ فَكَتَبَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ صَ أَنِّي لَشِئْتُ أَخُذَ الْجِزْيَةَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَكَتَبُوا إِلَيْهِ يَرِيدُونَ بِذَلِكَ تَكْذِيبَهُ زَعَمْتَ أَنَّكَ لَا تَأْخُذُ الْجِزْيَةَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ثُمَّ أَخَذْتَ الْجِزْيَةَ مِنْ مَجُوسٍ هَجَرَ فَكَتَبَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ صَ أَنَّ الْمَجُوسَ كَانَ لَهُمْ نَبِيٌّ فَقَتَلُوهُ وَ كِتَابَ أُحْرَقُوهُ أَتَاهُمْ نَبِيُّهُمْ بِكِتَابِهِمْ فِي اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ جِلْدٍ ثَوْرٍ. (كلینی، ۱۳۸۸ق، ۳: ۵۶۸).

این روایت به خوبی نشان می‌دهد که علت ایراد مشرکان به پذیرش جزیه از مجوس منطقه هجر از ناحیه رسول اسلام دلیلی ندارد، چرا که مشرکان مجوسیان را مانند خویش بدون کتاب (ولو کتابی به ظاهر الهی) می‌دانستند و این خود نشان می‌دهد که اگر در آن روز اوستا با وضعیت فعلی در میان مجوسیان آن دوران بود و ارائه می‌گردید قطعاً جای این ایراد از ناحیه مشرکان نبوده و این همسان‌پنداری ایجاد نمی‌گشت.

نمونه دیگر این همسان‌پنداری را می‌توان در جریان شأن نزول آیات ابتدایی سوره روم نیز مشاهده کرد. زمانی که رومیان مسیحی از ایرانیان مجوس شکست خوردند مشرکان اظهار فرح و خوشحالی در برابر مسلمانان کردند و این خوشحالی را به جهت پیروزی برادران ایرانی خود بر برادران رومی مسلمانان بیان می‌کردند:

«عن عكرمة قال: اقتتل الروم و فارس فهزمت الروم فبلغ ذلك النبي - صلى الله عليه و سلم - و أصحابه فشق عليهم و هم بمكة و فرح الكفار و شمتوا فلقوا أصحاب النبي - صلى الله عليه و سلم، فقالوا لهم: إنكم أهل كتاب و الروم أهل كتاب فقد ظهر إخواننا أهل فارس على إخوانكم من الروم فأنزل اللهم تبارك و تعالی؛ الم، عَلِبَتِ الرُّومُ، فِي أَدْنَى الْأَرْضِ» (مقاتل، ۲۰۰۲، ۳: ۴۰۲).

۵.۲. احتجاج امام رضا (علیه السلام) با اصحاب المقالات در محضر مأمون

با این همه حشر و نشری که میان مسلمانان و مجوسیان برقرار بود و با توجه به تعداد کثیری از مجوسیان و حتی بزرگان زرتشتی که به دیانت اسلامی گرایش یافتند، اما هیچ یک از این بزرگان اشاره‌ای به این کتاب زرتشتیان ندارد. بله در روایات اشاره به زمزمه و واج خوانی مجوسیان شده است ولی اینکه این زمزمه‌ها به صورت مکتوب نیز بوده باشد اشاره‌ای نداریم.

مضاف بر این در روایات و احتجاجات نیز هیچ گاه دیده نشده است که یکی از مجوسیان و یا زرتشتیان به این کتاب اشاره‌ای داشته باشد؛ و یا اینکه ائمه

معصومین علیهم السلام از آن گزارشی دهند. به عنوان مثال در روایتی که در احتجاج امام رضا علیه السلام با بزرگان دینت‌های متعدد در مجلس مامون عباسی برگزار شد امام رضا علیه السلام چنین می‌فرمایند:

«فَقَالَ لِي يَا نَوْفَلِي أ تُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ مَتَى يَنْدَمُ الْمَأْمُونُ؟ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِذَا سَمِعَ اخْتِجَاجِي عَلَى أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ عَلَى أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَ عَلَى أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ وَ عَلَى الصَّابِئِينَ بِعِبْرَانِيَّتِهِمْ وَ عَلَى الْهَرَابِذَةَ بِفَارِسِيَّتِهِمْ وَ عَلَى أَهْلِ الرُّومِ بِرُومِيَّتِهِمْ وَ عَلَى أَهْلِ الْمَقَالَتِ بِلُغَاتِهِمْ؛ أَي نَوْفَلِي أَيَا دُوسْت مِي دَارِي بَدَانِي مَأْمُون چِه وقت از عمل خود پشیمان می‌شود؟ عرض کردم بلی، فرمود: در وقتی که بشنود دلیل آوردن مرا بر رد اهل تورات، به توراتشان و بر اهل انجیل، به انجیلشان و بر اهل زبور، به زبورشان و بر صابئین به عبرانی ایشان و بر هرابذه به فارسی ایشان و بر اهل روم به رومی ایشان و بر کسانی که اهل احتجاج و گفتگو هستند هر یک را به زبان ایشان» (طبرسی، ۱۴۰۳، ۲: ۴۲۴).

در این روایت مناسبت بین فرازها چنین اقتضاء می‌کند که امام رضا علیه السلام در کنار احتجاج یهود به تورات و مسیح به انجیل در مورد هرابذه و اصحاب زراتشت بفرمایند با ایشان با اوستایشان احتجاج کنم.

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که؛ مراد از «فارسیته‌م» چه می‌باشد؟ آیا نمی‌تواند نام دیگری از اوستا باشد؟

در پاسخ جا دارد به کلام ابن مقفع در الفهرست پیرامون انواع زبان‌ها اشاره کنیم: «عبدالله بن مقفع گوید؛ زبان‌های فارسی عبارتند از: پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی. پهلوی منسوب است به پهل که نام پنج شهر است؛ اصفهان، ری، همدان، ماه - نهاوند و آذربایجان؛ و اما دری زبان شهرنشینان بود و درباریان با آن سخن می‌گفتند و منسوب به دربار پادشاهی است و از میان زبان‌های اهل خراسان و مشرق، زبان مردم بلخ در آن بیشتر است... اما فارسی، زبان مؤبدان و علما و امثال آنان بود و مردم فارس با آن سخن می‌گفتند؛ و خوزی زبانی بود که با آن شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی با اطرافیان خود سخن می‌گفتند و سریانی زبان همگانی و نوشتن هم نوعی از زبان سریانی فارسی بود...» (ابن ندیم، بی‌تا: ۱۹).

وی همچنین در ادامه به صراحت نام خطوط پارسیان را آورده و در هیچ یک از آنها اشاره‌ای به خط بودن فارسی نداشته و خط اوستایی را «دین دفییره» یا همان «دین دبیره» معرفی می‌کند (ابن ندیم، بی‌تا: ۱۹). بنابراین «فارسی» یک نوع زبان

رایج در میان مؤبدان و هرابذه بوده است و چه بسا اشاره‌ای به شفاهی بودن اوستا و ادامه سنت انتقال اوستا به صورت سنت شفاهی تا آن دوران بوده باشد موید این مطلب فراز بعدی روایت است که می‌فرماید «و علی اهل المقالات بلغاتهم» که چه بسا قرینه‌ای باشد بر آنکه مراد از «فارسیتهم» زبان و لغت بوده است نه عنوان کتاب. چنان‌که تا کنون کتابی به عنوان «عبرانی» و «رومی» شناسائی نشده است. بر این اساس از این عبارت نیز نمی‌توان اشاره‌ای به کتاب اوستا تلقی کرد.

با تبیین این معنا، اعجاز علمی و عظمت حضرت رضا علیه السلام بیشتر روشن می‌گردد؛ چرا که نشان می‌دهد آن حضرت در پاسخ به هر گروه به روش و یا کتاب خاص خودشان و در پاسخ به هرابذه و مؤبدان زرتشتی، به زبان خاص مؤبدان که هیچ کس دیگری از آن مطلع نبود پاسخ می‌دهند، و بدین جهت بود که حضرت مورد تحیر بزرگان ادیان و مکاتب حاضر در جلسه شده و موجبات شکست مامون عباسی را فراهم آوردند.

۵.۳. سر در گمی صحابه در مورد حکم جزیه گیری از مجوس

در سال‌های ابتدایی فتوحات اسلامی یکی از مسائل بغرنجی که پیشوایان و حاکمان اسلامی را بسیار می‌آزرد سر در گمی بود که نسبت به حکم زرتشتیان و نحوه برخورد با ایشان داشتند. در منابع حدیثی شیعه و سنی این مسئله به وضوح مطرح می‌باشد. به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

عمر بن الخطاب و ابن عباس: در تاریخ آمده است که خلیفه دوم از ابتدای خلافتش (۱۳ ق) تا آخرین سال خلافت خود (۲۳ ق) در مسئله مجوس در مانده بود تا جایی که در آخرین سال حکومتش به دنبال ابن عباس فرستاد تا از حکم مجوس استفسار کند. ابن عباس نیز که در این مسئله اطلاعی نداشت به خدمت امیر المومنین علیه السلام رسید و حکم را از آن حضرت سؤال کرد؛ و حضرت نیز در پاسخ، حکم به الحاق مجوس به اهل کتاب کردند (ابن شهر آشوب، بی‌تا، ۲: ۳۶).

همچنین در نقل دیگری از کتاب ابن شهر آشوب مازندرانی (م ۵۸۸ ق) در مورد فاقد بودن مجوس آن دوره از هر گونه کتاب آسمانی چنین نقل شده است: «از ابی جبیر نقل است زمانی که اسفندیار شکست خورد، عمر گفت ایشان نه یهود و نه نصاری و نه از اهل کتاب می‌باشند بلکه ایشان مجوسند. آنگاه علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود بلکه برای ایشان در گذشته کتابی آسمانی وجود داشته که از میانشان برداشته شد» (همان، ۲: ۳۶۸).

در این روایت نیز مراد از کتاب، مطلق کتابی با ویژگی‌های آسمانی بودن است که مسلمانان با وجود تردهای فراوان با مجوس این کاستی را در میان ایشان حس می‌کردند و همین، علت سر درگمی ایشان گردیده بود.

ابو موسی اشعری: وی که در سال ۱۷ هجری یعنی دوران ابتدایی فتح ایران، از ناحیه خلیفه دوم حاکم بصره گردیده بود در رابطه با گرفتن جزیه از مجوس و یا عدم آن، اعتقادی به اهل کتاب بودن این گروه نداشت و در این مورد می‌گفت: «اگر ندیده بودم دوستانم از مجوس جزیه بستاندند هیچ گاه از ایشان جزیه نمی‌گرفتم» (ماتریدی، ۱۴۲۶، ۵: ۳۴۲).

اشعث بن قیس: در امالی صدوق روایتی است که نشان می‌دهد جریان جزیه گرفتن از مجوس و اهل کتاب بودن ایشان حتی در دوران خلافت امیر المومنین علیه السلام که چیزی در حدود ۳۰ سال از شروع فتح ایران می‌گذشت هنوز برای بسیاری از مسلمانان مجهول بود. و لذا اشعث بن قیس در پاسخ به «سلونی» امیر المومنین علیه السلام، از این مشکل سؤال می‌کند و علت جزیه گرفتن حضرت از ایشان را می‌پرسد که چگونه است مجوسی که کتابی آسمانی در دست ندارند از ایشان جزیه اخذ می‌کنید، و امیر المومنین علیه السلام نیز به کتاب مقدسی از مجوس که قرن‌ها پیش از این توسط ایشان به آتش کشیده می‌شود اشاره می‌کنند (ابن بابویه، ۱۳۷۶: ۳۴۳).

فروه بن نوفل اشجعی: بیهقی در سنن خود روایتی را از شافعی در زمینه جزیه مجوس نقل می‌کند: «فروه بن نوفل در جلسه‌ای به اعتراض صدا بر آورد که به چه جهت از مجوس جزیه می‌گیرید در حالی که ایشان اهل کتاب نیستند، پس شخصی بر او وارد شد و گفت ای دشمن خدا آیا طعنه بر ابوبکر و عمر و امیر المومنین می‌زنی در حالی که ایشان از مجوس اخذ می‌کردند، پس مسلمانان فروه را به سمت قصر دار الخلافه بردند. آنگاه امیر المومنین علیه السلام خارج شده و در سایه قصر قرار گرفتند. پس امیر المومنین علیه السلام فرمودند من آگاه‌ترین مردمان به مجوس هستم. ایشان علمی داشتند که آن را فرا گرفته و می‌آموختند و کتابی داشتند که آن را تعلم می‌کردند. تا آنکه پادشاه ایشان روزی مست کرده و با خواهر و یا دختر خویش زنا کرده و مردم از آن مطلع می‌شوند و بر وی هجوم می‌آورند تا حد بر وی زنند... و اینگونه بود که کتاب از میان ایشان رفع شد و علم از سینه‌هایشان رفع شد، پس ایشان اهل کتابند» (بیهقی نیشابوری، ۱۴۲۴، ۹: ۱۸۸).

به نظر می‌رسد یکی از عواملی که برخی از محققان و مورخان را به ادعای آتش

سوزی اوستا توسط اعراب متمایل ساخته است، سردرگمی است که نتیجه فقدان گزارشات از اوستای زرتشتیان در قرون اولیه اسلامی و از طرفی اعتماد به گزارشات تالیف اوستا در دوران پیش از اسلامی می باشد. این مسئله موجب می گردید که ایشان راه کاری را دست و پا کرده و دست به دامن افسانه‌ای شوند که خود آن را سروده بودند. تمامی این موارد می توانند از باب تراکم ظنون ما را به این نتیجه برسانند که اوستا تا قرون نخستین اسلامی تالیف نیافته، بلکه در حکومت عباسی در پی فرشگرد دینی در میان دیانت زرتشتی این کتاب نیز در میان زرتشتیان و مسلمانان به عنوان کتاب آسمانی زرتشتیان و مجوس ارائه گردید.

جمع بندی

به نظر می رسد تدوین اولیه اوستا در دوران پسا اسلامی رقم خورده باشد و ادعای وجود اوستای ساسانی و تالیف این منبع در آن دوران به کلی منتفی باشد. دلایلی که ادعای ما را اثبات می کند می توان این گونه بر شمرد: ۱. فقدان هر گونه استناد به اوستا در مناظرات کلامی برون دینی؛ ۲. فقدان هرگونه گزارش عینی از این کتاب تا سه قرن ابتدایی فتح ایران توسط جهانگردان و یا کتابشناسان؛ ۳. قرائن و شواهد موجود در روایات فراوان اسلامی به ویژه شیعی مبنی بر کتاب نداشتن زرتشتیان مجوسی در قرون ابتدایی فتح ایران؛ ۴. مردود بودن احتمال آتشسوزی اوستای ساسانی توسط اعراب؛ ۵. سردرگمی حکام اسلامی و صحابه در مورد حکم مجوسیان و زرتشتیان. همه این قرائن و شواهد می توانند از باب تراکم ظنون برای ما ثابت کننده فقدان اوستای ساسانی تا حدود قرن سوم در میان مجوسیان زرتشتی باشند.

فهرست منابع

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۳۷۶، *الأمالی*، تهران، کتاب چی.
۲. ابن بلخی، ۱۳۸۵، *فارسنامه*، تهران، اساطیر.
۳. ابن حنبل، احمد، *مسند الامام احمد بن حنبل*، ۴۱۶ق، بیروت، مؤسسة الرسالة.
۴. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، بی تا، *مناقب آل اَبی طالب*، قم، علامه.
۵. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، بی تا، *الفهرست*، لبنان، دار المعرفة.
۶. ابو المعالی، محمد بن عبیدالله، ۱۳۷۶، *بیان الأديان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی*، تهران، روزنه.
۷. ابو داوود، سلیمان بن اشعث سجستانی، بی تا، *سنن ابی داوود*، قاهره، دار ابن جوزی.
۸. اذکایی، پرویز، ۱۳۷۵، *فهرست ما قبل الفهرست*؛ آثار ایرانی پیش از اسلام، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
۹. اشپولر، برتولد، ۱۳۷۹، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، چاپ چهارم، ترجمه: جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۱۰. اوشیدری، جهانگیر، ۱۳۸۹، *دانشنامه مزدیسنا*، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز.
۱۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، ۴۱۰ق، *صحیح البخاری*، مصر، وزارة الاوقاف، المجلس الأعلى للشئون الاسلامیة.
۱۲. بنونیست، امیل، بی تا، *دین ایرانی بر پایه منتهای مهم یونانی*، ترجمه: بهمن سرکاراتی، تهران، قطره.
۱۳. بویس، مری، ۱۳۹۲، *منابع مکتوب دین زردشتی*، ترجمه: شیما جعفری، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۴. بیرونی، ابو ریحان، ۱۳۸۰، *الآثار الباقیة عن القرون الخالیة*، تهران، میراث مکتوب.
۱۵. بیرونی، ابو ریحان، ۱۹۶۹م، *ساقطات الآثار الباقیة*، تهران، انتشارات جعفری.
۱۶. بیهقی نیشابوری، احمد بن حسین، ۴۲۴ق، *سنن البیهقی*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۱۷. پور پیرار، ناصر، ۱۳۸۵، *دوازده قرن سکوت*، تهران، کارنگ.
۱۸. تفضلی، احمد، ۱۳۷۶، *دینکرد پنجم*، تحقیق: ژاله آموزگار، تهران، معین.
۱۹. تفضلی، احمد، ۱۴۰۰، *تاریخ ادبیات پیش از اسلام*، تهران، انتشارات سخن.
۲۰. جاحظ، عمرو بن بحر، بی تا، *رساله ذم اخلاق الکتاب*، بیروت، دار و مکتبة الهلال.
۲۱. حموی، ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله، ۱۳۹۹ق، *معجم البلدان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۲. دهباشی، علی، ۱۳۸۷، *زندگی و اندیشه زرتشت*، چاپ اول، تهران، شهاب.
۲۳. دورانت، ویلیام جیمز، ۱۳۹۰، *تاریخ تمدن*، ترجمه: ابوطالب صارمی، چاپ چهاردهم،

- تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۲۴. دوستخواه، جلیل، ۱۳۹۱، *اوستا*، تهران، انتشارات مروارید.
۲۵. دینوری، احمد بن داوود، ۱۳۶۸، *اخبار الطوال*، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات نی.
۲۶. رجبی، پرویز، ۱۳۹۷، *هزاره‌های گم شده*، تهران، توس.
۲۷. رستمی، مهدی، ۱۳۹۶، *نگاهی نو به دیرینگی اوستا*، تهران، عهد مانا.
۲۸. ژینیو، فیلیپ، ۱۳۸۲، *ارداویراف‌نامه*، ترجمه: ژاله آموزگار، تهران، معین.
۲۹. شاکد، شائول، ۱۳۹۷، *تحول ثنویت تنوع آرای دینی در عصر ساسانی*، ترجمه: سید احمد رضا قائم مقامی، تهران، انتشارات ماهی.
۳۰. شایست - ناشایست، ۱۳۹۰، *پژوهش دستور فیروز کوتوال*، کپنهاگ، ترجمه: کتابون مزدا پور، تهران، *انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، تهران.
۳۱. شروو، پراد زاکتور، ۱۳۹۹، *عناصر ایرانی در کیش مانوی*، ترجمه: محمد شکری فومش، تهران، طهوری.
۳۲. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، ۱۳۶۴، *الملل و النحل*، تحقیق: محمد بدران، قم، الشریف الرضی.
۳۳. شهزادی، رستم، ۱۳۷۱، *زرتشت و آموزش‌های او*، تهران، فروهر.
۳۴. شهزادی، رستم، ۱۳۸۷، *قانون مدنی زرتشتیان در دوران ساسانیان*، تهران، فروهر.
۳۵. طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ق، *الاحتجاج علی أهل اللجاج*، مشهد مقدس، نشر مرتضی.
۳۶. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۰۳ق، *تاریخ الأمم والملوک*، بیروت، انتشارات اعلی.
۳۷. قاضی عبد الجبار، ابوالحسن عبد الجبار بن احمد، ۴۲۷ق، *تنبیت دلائل النبوة*، قاهره، دار المصطفی.
۳۸. قلقشندی، احمد بن علی، بی‌تا، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸ق، *الکافی*، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
۴۰. ماتریدی، أبو منصور محمد بن محمد بن محمود، ۴۲۶ق، *تفسیر ماتریدی*، تأویلات أهل السنة، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۴۱. مانی، ۱۳۹۵، *کفالا یا*، چاپ اول، تهران، طهوری.
۴۲. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار*، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
۴۳. مسعودی، علی بن الحسین، ۱۳۷۵، *مروج الذهب*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، قم، انتشارات علمی.
۴۴. مسعودی، علی بن الحسین، بی‌تا [الف]، *التنبیه والإشراف*، تصحیح: عبدالله اسماعیل

- الصاوی، القاهرة، دارالصاوی (افست قم: مؤسسة نشر المنابع الثقافة الاسلامیة).
۴۵. مسعودی، علی بن الحسین، بی تا [ب.ا.]، **مروج الذهب**، بیروت، دار الاندلس.
۴۶. مشکور، ۱۳۲۵، **گفتاری درباره دینکرد**؛ شرح بخشهای دینکرد، تاریخ اوستا و ادبیات دینی پهلوی، تهران، انتشارات انجمن ایرانشناسی.
۴۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۲، **خدمات متقابل ایران و اسلام**، تهران، انتشارات صدرا.
۴۸. مقاتل، ابن سلیمان، ۲۰۰۲م، **تفسیر مقاتل بن سلیمان**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴۹. مقدسی محمد بن طاهر، بی تا، **البدء والتاریخ**، بور سعید، مكتبة الثقافة الدينية.
۵۰. مینوی، مجتبی، ۱۳۵۴، **نامه تنسر به گشنسب**، تهران، خوارزمی.
۵۱. ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۸۲، **تاریخ زبان فارسی**، تهران، فرهنگ نسل نو.
۵۲. نیبرگ، هنریک ساموئل، بی تا، **دینهای ایران باستان**، کرمان، انتشارات دانشکده باهنر.
۵۳. نیولی، گراردو، ۱۳۹۰، **از زرتشت تا مانی**، ترجمه آرزو رسولی، چاپ اول، تهران، انتشارات ماهی.
54. Baily, H. W (1943): *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, Oxford.